

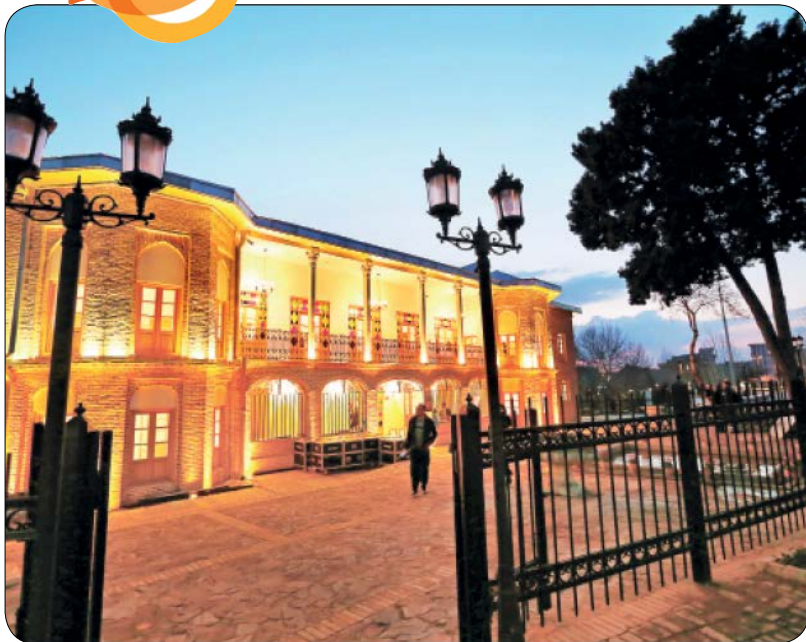
تفریحی به اسم «راه رفتن در سطح شهر»

پرسه می‌زنم، پس هستم

زینب مرتضایی فرد

روزنامه‌نگار

گفتم سفر همه‌اش که زدن به دل جاده نیست، سفرهای درونی هم داریم. یک صفحه را هم بگذاریم برای این سفرهای درونی مان و جستارگونه درباره‌شان بنویسیم. دبیر ویژه‌نامه کمی فکر کرد و نوشت قبول. اولی را درباره چه می‌نویسید؟ نوشتم ولگردی. کمی مکث کرد و بعد نوشت پرسه‌زدن دیگر! با خود تصور کردم این دبیر دهه هفتادی خیلی عاقل اندر سفیه پیام را نگاه و بعد هم تصحیحش کرده است. جای ولگردی در چمدان نیست! اصلا ولگردی به یک معنای خاصش که ما اصلا کاری به آن نداریم و سراغش نمی‌رویم، جرم هم محسوب می‌شود... خلاصه خودتان به جمله‌ها دقت کنید و هر جا لازم بود این واژه نامناسب را جایگزین آن واژه مناسب کنید.



برود پاساژ و خرید کند. پرسه‌گرد واقعی با شهر طرف می‌شود، می‌شود خودش و شهر. شما هم می‌روید خرید؟ من نمی‌روم! می‌خواهم راه بروم و تماشايتان کنم. اگر از آنهایی هستید که پرسه زدن جیب‌تان را خالی می‌کند و با دست پر برمی‌گردید خانه بدانید و آگاه باشید که شما پرسه‌گرد واقعی نیستید! شما همان کاری را که با سوار اتومبیل شدن انجام می‌دهید در راه رفتن هم انجام می‌دهید! این که پرسه‌زدن نیست بزرگوار!

از جناب ارسطو گفتم تا برسم به دوران نزدیک‌تر که فیلسوفان رفته‌اند سراغ همین مفهوم پرسه‌زنی. یکی از اصطلاحاتی که والتر بنیامین - با وام‌گیری از بودلر - در «پروژه پاساژهای پاریس» به توصیف آن می‌پردازد مفهوم فلانور (Flaneur) است. فلانور - که در فارسی به پرسه‌زن هم ترجمه شده است - شخصیتی در دل یک جامعه بورژوازی است که در میان پاساژها و خیابان‌ها مدام در حال پرسه‌زدن است.

می‌کنیم. فکرهای تازه به سرمان می‌آید و گاهی هم البته کلمه‌پوک می‌رویم و کله‌پوک‌تر بازی می‌گردیم! خوب حالا سوال این است که اصلا چرا راه می‌رویم. راستش پاسخ به این سوال زیادی دشوار است. مثلاً قرن‌ها پیش ارسطو و پیروانش را فیلسوفان مشائی نامیده‌اند، چون جناب ارسطو راه می‌رفته و درس می‌داده است. بله حواسم هست که راه رفتن و پرسه‌زدن با هم فرق دارد، اما انگار آقای ارسطو هم برای بیان و مواجهه‌های متفاوت از

پرسه زدن آن‌طور که در لغتنامه معین و البته دیگر فرهنگ‌های واژگانی نوشته شده، گردش بیهوده اشخاص بیکار است، اما به نظر من وقتش رسیده در تمام فرهنگ‌های لغت بازنگری شود. پرسه‌زدن حالا کار آدم‌های بیکار نیست. حتی برای بعضی از انسان‌ها بخشی از شغل‌شان محسوب می‌شود. مثلاً من روز قبل از نوشتن این مطلب رفته و حسابی توی خیابان‌ها پرسه زدم. یا وقتی می‌روم سفر صبح راه می‌افتم و هر قدر که بتوانم راه می‌روم تا آدم‌ها و مکان‌ها را تماشا کنم و ببینم در یک شهر یا کشور دیگر آدم‌ها چطور زندگی می‌کنند. شاید بگویید این که اسمش پرسه‌زدن نیست! اشتباه نکنید این هم پرسه‌زدن است، این که یک آدم در عصر مدرنیته که البته در برخی نقاط جهان پشت سر گذاشته شده و یک واژه پست هم اولش چسبیده، به جای این که با تاکسی و مترو و... برود این طرف و آن طرف و به شیوه علاف‌های قدیم راه برود و بگردد، خودش یک شکل اساسی از پرسه‌زدن است.

پرسه زدن در دنیای ذهن

پرسه‌ها نوع ذهنی‌تری هم دارند. مثلاً نشستاید کنج خانه یا لم داده‌اید گوشه مبل و توی ذهن‌تان آن قدر و آن قدر پرسه می‌زنید تا آرام می‌شوید یا نتیجه مهمی می‌گیرید، اگر هم از آنهایی هستید که آخر پرسه ذهنی‌تان درگیر می‌شوید، گوشی تلفن را برمی‌دارید و پیام و دعوایی باز هم جزو پرسه‌زن‌ها نیستید. نه این که کاملاً بگوییم نیستید، لاقال از نوع واقعی‌اش نیستید.

راه رفتن در دوره‌ای که همه چیز مهیا شده تا ما زود برسیم و خیابان‌ها و مکان‌ها را پاهایمان طی نکنیم، اتفاق خاصی است. تعریف خاص خودش را دارد و البته همیشه مورد توجه نویسندگان، شاعران و نخبگان هم بوده است. از ارسطو تا والتر بنیامین اصلاً تا همین خود شما... بله خود شما. اگر اهلش هستید که بگذارید ماشین‌ها و موتورها با عجله از شما عبور کنند و آدم‌ها با عجله به سمت اتوبوس و ایستگاه مترو بدون، بعد دست‌هایتان را بریزید توی جیب‌هایتان و سوت‌زنان خیابان را گز گز کنید و به این همه سرعت بیهوده نه بگویید، شما شایسته احترامی چندانید. شما یک پرسه‌زن واقعی هستید که می‌توانید با صدای بلند داد بزنید بیاید کمی با هم راه برویم، دنیا به این همه سرعت نیاز ندارد. کمی هم باید لاک‌پشتی پیش رفت. کمی هم ذهن را خالی کرد و بی‌مقصد، بی‌مسیر، در جهانی که معلوم نیست به چه سمتی می‌رود، حرکت کرد.



گرچه درون چنین جامعه‌ای زندگی می‌کند اما به نوعی به مناسبات اجتماعی و فرهنگی آن تن نمی‌دهد و به بیان بنیامین «در آستانه ورود به شهر به منزله طبقه بورژوا باقی می‌ماند». از دید بنیامین، فلانور تنها در بطن یک منظومه تاریخی و فرهنگی تعین می‌یابد. منظومه‌ای متشکل از کافه‌ها، پیاده‌روها، پاساژها و البته توده جمعیت شهری. فلانور نمونه گویای شکل مدرن تجربه‌زیستی در کلانشهرهاست.

پس با این حساب پرسه‌زن‌ها انگار به خیلی چیزها پشت می‌کنند. از کنار پاساژها و مغازه‌ها می‌گذرند. شاید گاهی آب معدنی یا خوراکی کوچک دیگری بخرند و در راه نوش جان کنند، اما یک پرسه‌زن اصیل محال است تن بدهد به این که خوشان خوشان

آنچه دیگران عمل می‌کرده‌اند، حرکت را انتخاب کرده است، راه رفتن و فکر کردن، انگار که مثلاً مانند پرسه‌زن‌های امروزی در جریان راه رفتن فکرش بهتر کار می‌کرده است، البته برخی اوقات معمولی‌ترین پرسه‌زن‌ها هم می‌توانند این اتفاق را تجربه کنند و گاهی وقتی از پرسه‌هایشان برمی‌گردند حال بهتری دارند یا فکرهای متفاوتی پیدا کرده‌اند.

رها شدن از دنیای اطراف

حالا از بعد سفری‌اش هم که بگذریم می‌بینیم ما همه در شهر محل سکونت‌مان هم پرسه می‌زنیم. گاهی راه می‌افتم بی‌هدف و مقصد راه می‌رویم، دور و برمان را تماشا می‌کنیم، گاهی حواس‌مان به آنچه در محیط می‌گذرد هست و گاهی هم نه... انگار نه انگار که داریم توی کوچه و خیابان راه می‌رویم، حاضر، غایبیم، مغزمان برای خودش جای دیگری سیر می‌کند و پاهایمان اتوماتیک‌وار مسیر را می‌پیماید. راه می‌رویم و راه می‌رویم. کلی فکر

